

ظهور اطلاق آیات و روایات کلیات مبین شریعت، با تطبیق بر آیه نهی از مؤاکله باطل

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۳۰

تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۱۴

ابوالقاسم علیدوست*

چکیده

بحث از انعقاد و عدم انعقاد ظهور اطلاق نوع آیات الأحکام و برخی روایات که مبین کلیاتی از احکام است، از مسائل لازم اصول فقه می‌باشد. منکران ظهور اطلاق یکسان نمی‌اندیشند. برخی منکران برآنند که بعضی آیات فقط اشاره به تفصیلاتی است که بعداً داده می‌شود و هیچ اطلاقی مد نظر آن نیست و برخی دیگر از آیات، اشاره به آن چیزی است که پیش‌تر در خطاب یا خطابات دیگر بیان گردیده است، بی‌آنکه اطلاقی در این باره داشته باشد. مثبتان اطلاق، آن را مسلم انگاشته‌اند و بعضی این اطلاق را برآیند قرینه خارجی - تمسک به رویه معصومان علیهم‌السلام - و برخی دیگر به قرینه حالیه و مقامیه ثابت می‌دانند و از اطلاق مورد ادعا در جای جای فتاوی خود بهره برده‌اند. با نقد و تحلیل درمی‌یابیم که مسئله اطلاق یا عدم اطلاق در آیات قرآنی و برخی از روایات، مسئله‌ای عرفی و عقلایی است، نه عقلی. برای داوری درباره اطلاق یا عدم اطلاق آیات قرآن و روایات مشابه، باید وضعیت قانون‌گذار اسلام را با همه خصوصیاتش در تشریح و بیان شریعت، بر عرف عرضه کنیم و از او داوری بخواهیم؛ مقاله پیش رو این بحث را دنبال کرده است.

واژگان کلیدی: آیات الأحکام، اطلاق آیات، اطلاق روایات، کلیات شریعت، ظهور اطلاق.

مقدمه

بحث از انعقاد و عدم انعقاد ظهور اطلاق نوع آیات الأحكام و برخی روایات که مبین کلیاتی از احکام است، از مسائل فاخر و لازم اصول فقه می‌باشد که چندان — جز به استطراد و پراکنده — بدان پرداخته نشده است. اندیشه‌های موجود در مورد آن نیز چندان منقح نیست تا آنجا که گاه یک اصولی، دو موضع متفاوت در این مورد به کار گرفته است! برخی نیز در این باره اندیشه‌ای در اصول فقه و رویه‌ای بر ضد آن در فقه دارند!

پیش از ورود به کاوش و تحقیق در این باره، گفتنی است آنچه در این بحث مطمح نظر می‌باشد، امکان استفاده ظهور اطلاق یا عدم امکان چنین بهره‌ای از آیات الأحكام و احادیث است؛ زیرا این نصوص، مبین اصل تشریح‌اند و در مقام بیان جزئیات احکام نیستند، و گرنه روشن است که دیگر جهات و اشکالات انعقاد ظهور اطلاق، در این مقاله مد نظر ما نیست؛ به عنوان مثال،* تمسک به آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) در رفع شک از شبهات حکمی‌ای که در معاملات — به عنوان مسبب — وجود دارد، دو اشکال عمده دارد:

۱. آیه در مقام بیان کلی تشریح و تنفیذ «بیع» در مقام تحریم و عدم تنفیذ «ربا» بوده، در مقام بیان جزئیات قرارداد بیع نیست تا از عدم ذکر قید خاص، برداشت اطلاق شود و از آن در رفع شکوک استفاده گردد.

۲. منظور از «بیع»، سبب انعقاد بیع است و آیه ناظر به سبب می‌باشد، نه مسبب. بر این اساس، نمی‌توان شبهات مربوط به مسبب را با آن برطرف کرد. با توضیح مذکور روشن می‌گردد که پرداختن به مشکل دوم، در این بحث مد نظر ما نیست. آنچه در این بخش مد نظر است، پرداختن به مشکل اول می‌باشد؛ آن هم نه به عنوان مشکل مطرح در آیه‌ای خاص — که اگر چنین باشد، باید در بررسی مربوط به آن سند خاص بررسی گردد — بلکه به عنوان مشکل و پرسش مطرح در اطراف عموم آیات الأحكام و احادیث مبین کلیات شریعت، همچنین آیه نهی از مؤاکله باطل را به عنوان تطبیق، واکاوی می‌کنیم.

* همانند مناقشه‌ای که برخی اخباری‌ها به طور مطلق در منع تمسک به قرآن دارند یا اندیشه‌ای که برخی اصولی‌ها دارند که الفاظ عبادات و معاملات برای خصوص صحیح وضع شده است و نمی‌توان به اطلاق آنها تمسک کرد.

۱. کاوش آرا و عمل کردها و نقد

دیدگاه‌ها در مسئله مورد پژوهش متفاوت است، برخی دیدگاه انکار و برخی دیدگاه اثبات را پیموده‌اند. در ادامه به بیان دیدگاه‌ها پرداخته و سپس به نقد آن می‌پردازیم و در نهایت دیدگاه منتخب را ارائه خواهیم داد.

۱-۱. رأی انکار

شیخ انصاری درباره آیات امرکننده به اقامه نماز و انجام عبادات می‌فرماید: این آیات یا قبل از بیان جزئیات مربوط به آن عبادت خاص نازل شده، یا بعد از آن. آیات در فرض اول، صرفاً اشاره است به تفصیلاتی که بعد داده می‌شود و هیچ اطلاقی مورد نظر آن نیست و در فرض دوم - که غالب چنین است - اشاره است به عملی معهود و معین؛ یعنی آنچه قبلاً در خطاب یا خطابات دیگر بیان گردیده است، بدون اینکه اطلاقی در این زمینه داشته باشد (انصاری، [بی‌تا]، ص ۲۸۲).

ایشان در **مطرح الأنظار** نیز بر آنچه در **فرائد الأصول** آمده است، تأکید دارد. البته خاصیت کلام شیخ انصاری در **مطرح الأنظار** این است که به باب عبادات انحصار ندارد - برخلاف آنچه در **فرائد الأصول** ذکر شده است - ولی نسبت به عبارت **فرائد الأصول** ملایم‌تر می‌باشد؛ زیرا ورود بعضی مطلقات را - هرچند در مورد عبادات - در مقام بیان می‌پذیرد، ولی به دلیل مشکل اثباتی، آن را بی‌اثر می‌داند (کلانتری، ۱۴۲۵، ص ۶۸).

باید دید آیا رویه عملی (فقهی) شیخ انصاری نیز همین است؟ ایشان از اطلاق آیات - دست‌کم در معاملات - بسیار بهره می‌برد و این واقعیت بر فرد کاوش‌گر در آثار فقهی ایشان پوشیده نمی‌ماند.*

محقق خوئی در ردّ سخن محقق نایینی** بدین شرح که: «إن سیرة العلماء قد جرت

* مطابق تحقیقی که برخی ثقات انجام داده‌اند و حاصل آن را در اختیار نگارنده قرار داده‌اند، شیخ انصاری در کتاب **متاجر**، در بخش «مکاسب محرمة» از میان ۸۵ مورد، به بیش از ۷۵ آیه، در بخش «بیع» از میان بیش از ۷۷ مورد، به افزون بر ۳۸ آیه و در فصل «خيارات» از میان ۲۳۸ مورد، به حدود ۱۲۵ آیه تمسک کرده است!

** این سخن به «انگیزه اثبات جواز تخصیص عموماً قرآن به خبر واحد» گفته شده است.

علی‌العمل بالأخبار الموجودة في المجاميع المعتبرة مع أنه لا يوجد فيها خبر لا يكون على خلافه عام في الكتاب ولو كان ذلك العموم من قبيل عمومات الحل و نحوها» (خویی، ۱۹۳۳، ج ۱، ص ۵۰۵)، فرموده است:

إن الأوامر المتعلقة كلها واردة في مقام التشريع و ليس لشيء منها إطلاق يقتضى عدم اعتبار شيء ما في متعلقاتها لتكون الرواية الدالة على اعتباره فيها مخالفة للكتاب بنحو من المخالفة؛ بل الأمر كذلك في كثير من الروايات الواردة في غير العبادات لأنه ليس في الكتاب ما يدل بعمومه أو بإطلاقه على حلية كل فعل صادر من المكلف ليكون الخبر الدال على حرمة فعل ما مخالفاً له و لو بوجه (همان / نیز ر.ک: فیاض، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۶۹). ویزگی کلام محقق خویی این است که ایشان برای اوامر متعلق به عبادات، ظهور مستند به عام را نیز نمی‌پذیرد و آن را همچون ظهور اطلاقی می‌داند.

آنچه - دست‌کم در نگاه اول - نسبت به متن مذکور می‌توان گفت، عدم التزام محقق خویی به مفاد این متن در عملیات فقهی خود می‌باشد؛ به عنوان مثال، ایشان به اطلاق آیه دال بر عدم تشریح روزه برای مسافر* قائل است. از این رو هرگاه مکلفی چون ناسی، در مسافرت روزه بگیرد، به حکم اطلاق آیه، آن را ناصحیح و ناسی را به قضا موظف می‌داند (بروجردی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۴۵).

ایشان در مورد مسافری که بعد از ظهر به سفر می‌رود، دیدگاهی نقل می‌کند مبنی بر اینکه باید روزه را افطار کند و در مورد آن می‌گوید: «هذا القول ضعيف و إن كان يعضده إطلاق الآية المباركة لمنافاته مع جميع أخبار الباب» (همان، ص ۴۴۶).

محقق خویی همچنین به اطلاق آیه دال بر وجوب خمس در غنیمت قائل است و آن را در عصر حضور امام معصوم^{علیه السلام} و عصر غیبت، قابل اجرا می‌داند (همان، ص ۲۱).

مطالب پیش‌گفته قاعدتاً بخش اندکی از موارد بسیاری است که این فقیه در آثار گسترده فقهی خویش به عنوان «اطلاق آیات الأحكام» از آن بهره برده است، در حالی که بر اساس مبنای اصولی خود، نباید بهره می‌برد. البته آنچه بیان شد، اقتضای نگاه اول به

* «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۳-۱۸۴) و «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۵).

اندیشه ایشان در اصول فقه و عمل کرد وی در فقه است. در مرحله بیان رأی مختار، تحقیقی ارائه می‌گردد که اگر نتواند به طور صددرصد، ناهمگونی اندیشه و عمل کرد ایشان را توجیه کند، به یقین در مواردی موفق خواهد بود.

از مخالفان تمسک به اطلاقات ادعایی آیات الأحكام، می‌توان محقق ایروانی، نایینی - با اینکه سخن گذشته‌اش حکایت و هدایت دیگری داشت - آخوند خراسانی و سیداحمد خوانساری را برشمرد. البته سخن این گروه - به جز محقق نایینی - عام نیست و به برخی آیات ناظر است (ایروانی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۷۶ / خویی، ۱۹۳۳، ج ۱، ص ۴۵ / خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۱۱ / خوانساری، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۷).

۲-۱. رأی اثبات

در مقابل مخالفت نظری با انعقاد ظهور اطلاقی آیات الأحكام، برخی گفته‌ها و عمل کردها، از پذیرش ظهور اطلاقی آیات الأحكام حکایت دارد، تا آنجا که برخی آن را به سیره معصومان علیهم‌السلام نسبت داده‌اند. افزون بر آنچه از گفته محقق نایینی، عمل کرد شیخ انصاری و محقق خویی گذشت، در ذیل به نمونه‌هایی از این گروه اشاره می‌گردد.

ابن‌ادریس حلی از فقیهانی است که در جزئیات مسائل، به اطلاقات و عمومات آیات الأحكام تمسک می‌کند؛ به عنوان مثال، ایشان شستن دست‌ها را در وضو از بالا به پایین، بر خلاف نظر مشهور، غیر واجب می‌شمارد و سند خود را در این افتا، اطلاق آیه وضو معرفی می‌کند: «إِنَّه تَعَالَى أَمَرْنَا بِأَنْ نَكُونَ غَاسِلِينَ وَ مِنْ غَسَلِ يَدِهِ مِنَ الْأَصَابِعِ إِلَى الْمِرْفَاقِ فَقَدْ تَوَلَّاهُ اسْمَ غَاسِلٍ بِلَاخِلَافٍ» (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۹).

وی به اطلاق آیه «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» (نساء: ۴۳) و عموم «فَأَقْرُوا مَا تَيْسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزمل: ۲۰) و «وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ» (محمد: ۳۶) قائل است (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۱۰۷، ۱۱۷ و ۴۳۶ / نیز ر.ک: همان، صص ۴۷۵ و ۴۹۰). فتوای وی با تمسک به آیه اخیر شنیدنی است. ایشان پس از اشاره به وجود اختلاف در وجوب پرداخت چهار گوسفند به عنوان زکات، در صورتی که عدد گوسفندان به ۳۰۱ برسد، با تقویت نظر نفی وجوب می‌گوید: «و يَقْوَى ذَلِكُ أَيْضاً قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ، ...» (همان، ص ۴۳۶).

ابن‌ادریس حلی تمسک به ظهور اطلاقات و عمومات را که دیگران آن را موضوعاً قبول ندارند، درمان هر دردی می‌داند و اندیشه خود را این‌گونه بیان می‌کند: «یجب التمسک بعموم القرآن فهو الشفا لكل داء» (همان، ص ۵۱۵).

عدم حجیت خبر واحد و تخصیص و تقیدناپذیری آیات قرآن به خبر واحد نزد ابن‌ادریس (همان، ص ۵۱)، در آنچه از ایشان نقل گردید، بی‌اثر نیست. اعتقاد به ظهور اطلاقات آیات الأحکام و استفاده از آن در استنباط احکام، در نظر برخی تا آنجاست که گفته می‌شود:

آقای بروجردی می‌فرمود: احتیاط این است که زوج، تقدم بر زوجه در ایجاب نکاح داشته باشد (در مقام تعبیر) و منشأ آن را این می‌دانست که قرآن هر جا نکاح را مطرح کرده، مفعول اول را زوج و مفعول دوم را زوجه قرار داده است و [و مفعول اول در حکم آخذ و فاعل و مفعول دوم در حکم مأخوذ و قابل است] (دادستان، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۷۶).

محقق خویی - که در گروه اول کلامش گذشت - در رد کسی که گفته است: «إن أدلة العبادات جمعياً من الكتاب و السنة مجملة و لم ترد شیء منها فی مقام البیان ... فلا يجوز التمسک بإطلاقها»، معتقد است:

إنه رجم بالغیب ... إن من الآيات الكريمة ما ورد فی مقام البیان، كقوله تعالى: «كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم» (بقره: ۱۸۳) ... فحال الآية المباركة حال قوله تعالى: «أحل الله البيع» و «تجارة عن تراض» و ما شاكلهما و كما أنه لامانع من التمسک بإطلاقها فی باب المعاملات عند الشك فی اعتبار شیء فیها فكذلك لامانع من التمسک بإطلاق هذه الآية ... (فیاض، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹).

برخی فقیهان معاصر در این باره معتقدند:

هرچند در نگاه اول، اندیشه اطلاق در برخی از آیات اشکال دارد، اما امام علیه السلام در مواردی به اطلاق آیات تمسک کرده‌اند؛ بنابراین تمسک به اطلاق مشکل ندارد؛ مثلاً در «أحل الله البيع» با اینکه حیث بیان، حیث اصل حلیت و نفی مماثلت با ریاست، در صحیح عمر بن یزید، امام علیه السلام بر صحت بیع مضطر، به آیه تمسک کرده‌اند، علیه السلام یا به آیه «ضرب الله

* متن روایت این‌گونه است: «عن عمر بن یزید قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: جعلت فداك! إن الناس يزعمون أن الربح على المضطر حرام و هو من الربا؟ فقال: و هل رأيت أحداً اشترى غنياً أو فقيراً إلا من ضرورة؟! يا عمرا! قد أحل الله البيع و حرّم الربا فاریح و لا تربه؛ قال: دراهم بدارهم، مثلان بمثل» (صدوق، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۷۹۳).

مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» (نحل: ۷۵) برای عدم صحت طلاق عبد، تمسک شده است؛* با اینکه آنچه در نگاه اول از آیه می‌فهمیم، این است که این بیان، مثالی است برای مردم عاجز. در نص معتبر دیگری، امام* به وجود بای جاره در آیه «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» (مائدة: ۶) تمسک کرده و آن را دال بر کفایت مسح بخشی از سر در وضو دانسته‌اند.* در معتبره زراره [عبیدبن زراره] از آیه مربوط به صوم*** در استفاده منطوقی و مفهومی شده است،**** در حالی که چنانچه صرف تشریح بود، چنین استفاده‌ای ناصحیح بود؛ بنابراین مثل آیه حرمت ربا و حلیت بیع، به موارد جواز ربا و عدم حلیت بیع، تخصیص می‌خورد و اگر در مقام صرف تشریح بود، صحبت از تخصیص غلط بود (آیت‌الله حسین وحید خراسانی، درس خارج اصول فقه، القاشده در تاریخ ۱۳۷۰/۲/۷، ۱۳۷۰/۲/۸، و ۱۳۷۴/۹/۷).

امام خمینی از جمله کسانی است که مدافع جدی انعقاد اطلاق در آیات الأحکام - دست‌کم در برخی موارد؛ همچون معاملات - است. ایشان در بحث از آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید: «بما ذکرناه یدفع توهم کون الآیة فی مقام التشریح فلا إطلاق لها» (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۹۸).

روشن است که تصویر اطلاق در آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، مستلزم تصویر اطلاق در مثل آیه «تجارت عن تراض»، بلکه - به طریق اولی - کل ادله معاملات است؛ زیرا عمده

* «عن لیث المرادی قال: سألت أبا عبد الله* عن العبد هل يجوز طلاقه؟ فقال: إن كانت امتك فلا؛ إن الله عزوجل يقول: عبدًا مملوكًا لا يقدر على شيء، و إن كانت أمة قوم آخرين أو حرّة جاز طلاقه» (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۱۶۸).

** «قال زرارة: قلت لأبي جعفر* : أألا تخبرني من أين علمت و قلت: إن المسح ببعض الرأس و بعض الرجلين؟ فضحك و قال: يا زرارة قاله رسول الله* و نزل به الكتاب من الله لأن الله عزوجل قال: فاغسلوا وجوهكم. فعرفنا أن الوجه كله ينبغي أن يغسل، ثم قال: و أيديكُم إلى المرافق. فوصل اليدين إلى المرفقين بالوجه فعرفنا أنه ينبغي لهما أن يغسلا إلى المرفقين ثم فصل بين الكلام فقال: فامسحوا برؤوسكم. فعرفنا حين قال: برؤوسكم، أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء، ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: و أرجلكم إلى الكعبين. فعرفنا حين وصلهما بالرأس أن المسح على بعضهما ثم فسّر ذلك رسول الله* للناس فضيعوه» (صدوق، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۶، ح ۲۱۲).

*** «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره: ۱۸۵).

**** «عن عبیدبن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله* : قوله عزوجل: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ؟ قال: ما أبيتها؟! من شَهِدَ فَلْيَصُمْهُ و مَنْ سَافَرَ فَلَا يَصُمْهُ» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱، باب ۱، ص ۱۷۶، ح ۸).

مشکل در تصویر اطلاق در آیه حلّ بیع است.*****

ایشان در سخن دیگری، به انگیزه اثبات نقل و انتقال و ملکیت به نفس بیع و عدم توقف آن بر انقضای خیار می‌گوید:

إن حصول الملكية بنفس البيع من الأحكام الواضحة العقلائية التي لابد في ردعهم عنها من دلالة واضحة ثابتة بنحو الجزم من الشارع الأقدس ... و عليه فيصح التمسك بكل ما دلّ على تنفيذ البيع، كآية وجوب الوفاء بالعقود والتجارة عن تراض و حل البيع ... (همان، ج ۵، ص ۴۵۱-۴۵۲).

پوشیده نیست که ایشان در این نگاشته، در واقع درصدد القای یک قاعده می‌باشد و آن اینکه: مطلقاً معاملی قرآن و سنت همچون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «النَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» و «المؤمنون عند شروطهم»، ارشاد به همان است که در عقلاً وجود دارد؛ بنابراین وقتی قرآن یا سنت، معامله و تأسیسی را از عقلاً تنفیذ می‌کند، همان را که عقلاً قبول دارند، تنفیذ کرده است. از این رو اگر آیه یا نصی در مقام بیان جهت خاصی باشد - مانند آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که درصدد بیان تنفیذ بیع در مقابل تحریم رباست - با اینکه از جهات دیگر نیز در مقام بیان باشد، منافی نیست. از این رو تا اندازه‌ای که عقلاً پذیرفته‌اند، می‌توان به حساب آیه یا حدیث گذاشت؛ مثلاً گفت چون خردمندان به حصول ملکیت به مجرد انجام عملیات معامله قائل‌اند و منتظر انقضای خیار نمی‌مانند و قانون‌گذار اسلام نیز با «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و مانند آن، آنچه را نزد عقلاست، امضا کرده است؛ پس می‌توان به آیه حلّ بیع و مانند آن تمسک کرد و در مسئله مورد اشاره - توقف یا عدم توقف ملکیت بر انقضای خیار - شک را برطرف ساخت.

۳-۱. نقد دیدگاه‌ها

در سخنانی که از موافقان و مخالفان گذشت، جدا از نقض‌ها و ناهمگونی که در برخی از آنها وجود داشت، نوعاً بدون دلیل ارائه شده‌اند؛ جز دو سخن اخیر که یکی به قرینه خارجی - تمسک به رویه معصومان علیهم‌السلام - و دیگری به قرینه حالیه و مقامیه - آن‌گونه که در توضیح کلام امام خمینی بیان کردیم - تمسک کرد. از این رو این دو استدلال را بررسی

***** توضیح این مدعا در بحث از آیه حلّ بیع می‌آید.

می‌کنیم.

تمسک به رویه حضرات معصومان علیهم‌السلام به نظر صحیح نمی‌رسد؛ زیرا در صحیحه عمرین یزید، دلالتی آشکار یا ظاهر بر اینکه امام علیه‌السلام خواسته باشد به آیه تمسک کند، وجود ندارد و استفاده از الفاظ آیه غیر از تمسک به آن است. آری! ذکر این جمله از امام علیه‌السلام به قرینه پرسش و پاسخ، این دلالت را دارد که: «المعاملة مع المضطر بیع و البیع حلال نافذ فالمعاملة مع المضطر حلال نافذ»، ولی اینکه آیه درصدد بیان بیع مضطر و اینکه ربح‌بردن در معامله با او حلال است و ربا نیست، ادعاهایی است که این حدیث بر آنها دلالت نمی‌کند.*

درباره مورد بعد - یعنی استفاده از آیه «... عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء» - هرچند به دلیل جمله «إن الله عزوجل یقول...»، امام علیه‌السلام درصدد تمسک به آیه است، ولی «علی شیء» نکره در سیاق نفی است و عمومش - دست‌کم نزد گروه زیادی - به وضع می‌باشد، نه به اطلاق، و تمسک به عموم، مثبت صحت تمسک به اطلاق نیست. آنچه وضعش در ضیق و شداد است، مورد دوم می‌باشد، نه اول. البته سخن نهایی را در مرحله تحقیق در این باره خواهیم گفت.

تمسک امام علیه‌السلام به «ب» در آیه وضو و منطوق و مفهوم آیه روزه نیز مثبت صحت تمسک به اطلاق است که محل بحث می‌باشد، نیست و از آنجا که این بحث را در مرحله تحقیق دنبال خواهیم کرد، از پیگیری آن در این مرحله صرف نظر می‌کنیم. به نظر می‌رسد تأمل در مواردی که گذشت و برخی موارد که بدان اشاره نشد،* می‌رساند که استدلال ائمه علیهم‌السلام به آیات، شاهی بر تثبیت اطلاق، به گونه‌ای نیست که محل بحث است تا بتوان شکوک را با آن برطرف کرد.

در نقد استدلال امام خمینی نیز می‌توان گفت بیان ایشان در اثبات اطلاق مقامی، اظهر

* پاسخ دیگری نیز به این مورد، در مرحله تحقیق ارائه می‌شود.

** مانند این حدیث: «عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: إذا دخل شهر رمضان فليله فيه شرط، قال الله تعالى: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ. فليس للرجل إذا دخل شهر رمضان أن يخرج إلّا في حج أو عمرة أو مال يخاف تلفه أو أخ يخاف هلاكه» (حرر عاملي، ۱۴۱۴، ج ۱۰، باب ۳، ص ۱۸۲-۱۸۳، ح ۶). این روایت مرسله است؛ بنابراین نمی‌توان به آن استدلال کرد؛ ضمن اینکه پاسخی همانند آنچه در متن به موارد مشابه داده شد، به این مورد نیز می‌توان داد.

است تا اطلاق لفظی، و آنچه محل بحث و تأمل می‌باشد، مورد دوم است، نه اول. البته می‌توان گفت شارع مقدس، در واقع با یک جعل و یک نظر، این عناوین - بیع، تجارت و... - را با حفظ همه ویژگی‌هایش در میان عقلاً امضا کرده است؛ مثلاً معنای «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، حَلِّیتِ بَیْعٍ متداول میان عقلاً با همه خصوصیات آن است و معنای «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» نیز همین است. با این توضیح، اطلاق در مقام لفظ خواهد بود، ولی ایشان برای تثبیت این مدعا هیچ دلیلی ندارد. اگر گفته شود مقصد قانون‌گذار در این آیات، بیان اصل تشریح این اعمال بدون هیچ اضافه دیگر است، پاسخ چیست؟ آیا در سخن ایشان ردی بر این گفته داریم؟

مگر اینکه گفته شود وقتی شک کنیم که متکلم در مقام اصل تشریح است، یا در مقام بیان بیش از تشریح، باید بر بیش از تشریح حمل کرد؛ چنان‌که محقق خوئی می‌گوید:

... إن الشك تارة من جهة أن المتكلم كان في مقام أصل التشريع أو كان في مقام بيان تمام مراده، كما إذا شك في أن قوله تعالى: «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» في مقام بيان أصل التشريع فحسب كما هو الحال في قوله تعالى: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» أو في مقام بيان تمام المراد ففي مثل ذلك لا مانع من التمسك بالإطلاق لقيام السيرة من العقلاء على ذلك ... و أخرى يكون الشك من جهة سعة الإرادة و ضيقها، يعني إنا نعلم بأن لكلامه إطلاقاً من جهة ولكن نشك في إطلاقه من جهة أخرى ... ففي مثل ذلك لا يمكن التمسك بالإطلاق لعدم قيام السيرة على حمل كلامه في مقام البيان من هذه الجهة (فياض، [بی‌تا]، ص ۲۶۹).

اما این سخن با در نظر گرفتن برخی وجوه، متزلزل می‌باشد؛ مثلاً:

۱. ایشان تفاوت میان مثل «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» با «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» را در آنچه فرمود، از کجا احراز کرده است*؟!*

۲. آیا شک در اینکه متکلم فقط در مقام بیان تشریح باشد یا افزون بر آن، شک در سعه اراده و ضیق اراده نیست که تمسک به اطلاق را در آن مورد نپذیرفت و مورد سیره

* تنها چیزی که می‌توان گفت، تعلق آیه «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» به عبادات - که تعبدی و نوعاً تأسیسی است - و تعلق «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» به معاملات - که امضایی است - می‌باشد، ولی این جهت به هیچ عنوان نمی‌تواند بنیان تفاوتی باشد که ایشان میان این دو آیه قائل شده است. به تعبیر دیگر، به راحتی در مورد آیه اول می‌توان گفت متکلم در این آیه، درصدد بیان اصل تشریح نماز است. در مورد آیه دوم نیز می‌توان گفت متکلم در این آیه درصدد بیان حَلِّیتِ و نفوذ بیع و حرمت و عدم نفوذ رباست، و بیش از این ثابت نیست.

ندانست؟

۳. کدام سیره خردمندان بر این است که کلام متکلم را بر بیان «تمام مراد» حمل کنند، نه اصل تشریح؟ اصولاً عقلاً بدون توجه به رویه قانون‌گذار در این باره، داوری ندارند.

۴. حمل بر بیان «تمام مراد» چیست؟ اگر مراد، بیان اصل تشریح باشد، حمل بر آن، حمل بر «تمام مراد» نیست!

پس «تمام مراد» عنصری در مقابل «اصل تشریح» نیست؛ آن‌گونه که ایشان فرموده است. از این رو اگر فرض کنیم سیره عقلاً بر حمل بر «تمام مراد» باشد - چنان‌که ایشان فرمود - حمل بر تشریح در موارد خودش، حمل بر تمام مراد است. آری! حمل بر «مراد بیشتر» نیست، ولی آیا در میان عقلاً چنین اصلی، یعنی حمل بر «مراد بیشتر» داریم؟ قطعاً چنین نیست. همچنین در کلام امام خمینی، مناقشه دیگری وجود دارد که البته به بحث اکنون ما مربوط نمی‌شود و آن عقلایی‌انگاری آمدن ملکیت به مجرد عقد است، بی‌آنکه تسلیم عوضین یا انقضای خیار در آن شرط باشد، در حالی که این نظریه هرچند در فقه اسلام پُرطرفدار است و همان یا شبیه آن در قانون مدنی برخی از کشورها - همچون ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی فرانسه - پذیرفته شده است، ولی مورد وفاق همگان نیست؛* مثلاً در حقوق انگلیس، تفکیک مالکیت از ضمان معاوضی به وسیله تراضی یا اقتضای عرف پذیرفته شده است. در ماده ۹۲۹ قانون مدنی آلمان و مواد ۷۱۴ و ۷۱۷ قانون مدنی سوییس، رسماً گفته شده است: «انتقال مالکیت در اموال منقول با تسلیم است و مبیع قبل از تسلیم به خریدار منتقل نمی‌گردد و در اموال غیرمنقول، نقل و انتقالی را معتبر می‌دانند که در دفتر املاک ثبت شده باشد» (ر.ک: محمدعلی نوری، ۱۳۸۰، ص ۲۰/ واحدی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۸/ کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۵). شبیه آنچه بیان شد، در برخی کشورهای دیگر نیز به عنوان قانون پذیرفته شده است.** بر این اساس، به نظر می‌رسد هیچ‌یک از انتقال ملکیت به مجرد انعقاد قرارداد یا با انقضای خیار -

۱۷

حقوق اسلامی / ظهور اطلاق آیات و روایات کلیات مبین شریعت ...

* ماده ۱۱۳۸: «تعهد تسلیم مال، به صرف رضای طرفین عقد، کامل می‌شود. این تعهد، متعهدله را مالک می‌کند و از لحظه‌ای که مال باید تسلیم شود، ضمان تلف را متوجه او می‌نماید؛ هرچند انتقال صورت نگرفته باشد، مگر اینکه آن مال از متعهد مطالبه شده باشد که در این حالت، ضمان بر عهده شخص اخیر باقی می‌ماند».

** مانند مواد ۱۰۲۱ و ۱۰۵۱ قانون مدنی اتریش.

بخصوصه - امری مقبول نزد همه خردمندان نیست.***

۲. تحقیق و بیان رأی مختار

در تحقیق مطلب و بیان رأی مختار باید به اصولی توجه کرد:

۱. مسئله اطلاق یا عدم اطلاق در آیات قرآنی و برخی روایات، مسئله‌ای عرفی و عقلایی است، نه عقلی؛ بنابراین باید از ابزار مناسب با حل یک مسئله عرفی و عقلایی بهره برد، نه از عقل. باید از ظهور، رویه عقلا در تقنین و بیان قانون، رویه ائمه علیهم‌السلام و مخاطبان اسناد شرعی صحبت کرد، نه از چیز دیگر.

توجه به ابزار مناسب در هر مسئله، یکی از شرایط حل صحیح مسئله است.

۲. برای داوری در مورد اطلاق یا عدم اطلاق آیات قرآن و روایات مشابه - که شاید متکلم در مقام بیان همه جزئیات نبوده است - باید وضعیت قانون‌گذار اسلام را با همه خصوصیاتش در تشریح و بیان شریعت، بر عرف عرضه کرد و از او داوری خواست و بدون آگاهی مخاطبان از وضعیت و روال قانون‌گذار، قضاوت آنها مستند نیست.

به نظر می‌رسد آنچه عرف می‌فهمد، این است که اگر روال قانون‌گذار در بیان تشریحات بر تبیین، دومرحله‌ای باشد - مرحله اجمال و تفصیل یا مرحله تفصیل و جمع‌بندی - قهراً خطاباتاتی که در مرحله اجمال یا جمع‌بندی می‌آورد، اطلاق ندارد و آنچه در مرحله تفصیل می‌آورد، اطلاق دارد و آنچه مشکوک باشد؛ یعنی مورد قطع یا اطمینان یا ظن ظهورساز به این نکته نباشد که در مقام تفصیل بوده است، این مرحله مشکوک نیز در حکم مرحله اجمال و جمع‌بندی است؛ زیرا انعقاد اطلاق به ظهور می‌باشد و با وجود شک چنین ظهوری منعقد نمی‌گردد و هرگاه عرف و رویه قانون‌گذار ثابت و مستقر نباشد، بلکه به تبع مقتضیات و شرایط، تشریحات خود را بیان

*** تعبدانگاری یا عقلایی‌پنداشتن پدیده و حکمی، باید به کار میدانی و کاوش در مقررات خردمندان مستند باشد و استناد آن به ارتکازات شخصی صحیح نیست. عدم رعایت این نکته باعث شده است گاه فقیهی، حکمی و پدیده‌ای را عقلایی قلمداد کند و فقیه دیگری در همان زمان و مکان، ضد آن را عقلایی بیندارد. نگارنده ضابطه رسیدن به نظر عرف و تأسیس عقلا را در صفحات ۴۶۶-۴۳۹ کتاب فقه و عرف بیان کرده است.

کند، نمی‌توان قالب و قانونی را برای داوری در مسئله مورد بحث قرار داد؛ مثلاً گفت آنچه در اوایل تشریح می‌گوید، در مقام بیان خُردها نیست و آنچه در اواخر می‌گوید چنین است، بلکه شرایط و مقتضیات صدور خطاب تعیین‌کننده اصلی است. در آیات، شأن نزول و در روایات، وضعیت و محیط صدور را باید دید و نمی‌توان همه را در یک ظرف قرار داد و قضاوتی تک‌گزینه‌ای داشت.*

۳. مراجعه به آیات قرآن و روایات وارد از حضرات معصومان علیهم‌السلام می‌رساند که نباید در نفی و اثبات اطلاق، یک‌گونه برخورد کرد و محصول تحقیق را میان نفی مطلق یا اثبات مطلق منحصر کرد. در این باره به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

(الف) «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ» (بقره: ۲۱۶)، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (همان: ۱۷۹)، «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (همان: ۱۷۷)، «وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (همان: ۱۹۵) و «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (مؤمنون: ۱-۹). همانند این آیات، از روایات نیز فراوان دیده می‌شود.

(ب) «وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ

* در اصول فقه، سخنی بر سر زبان‌هاست که شأن نزول آیات و مناسبات صدور روایات، منحصص و مقید عمومات و مطلقات آیات و روایات یا مانع تشکیل ظهور به گونه اطلاق یا عموم نیست. این سخن قابل مناقشه می‌نماید. شأن نزول و مناسبات صدور، گاه مانع انعقاد ظهور عموم عام و اطلاق مطلق می‌گردد؛ چنان‌که گاهی ظهورساز بر خلاف عموم و اطلاق است. بهتر است در این‌گونه موارد از ارائه قانونی عام و کلی خودداری کرد و مسئله را به عرف وا گذاشت و محققانه عرف را کاوید و مطابق آن، نص را تفسیر کرد.

أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره: ۱۹۶) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَكُتِبَ عَلَيْكُمُ أَنْ تُبَيِّنُوا مَا بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لِيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلِكَ هُوَ فَلْيَمْلِكْ لَهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (همان: ۲۸۲-۲۸۳).

در این دو آیه اخیر، نزدیک به بیست حکم فرعی فقهی بیان شده است. روایات مشابه این آیات نیز بسیار است.

آیات مذکور در گروه (الف) هرگز نمی‌تواند مورد استدلال در موارد خرد و شک قرار می‌گیرد. وجود الفاظی چون «کُتِبَ» که نشانه تشریح است و جمله‌هایی که خواص این مقررات را بیان می‌کند، مانع جدی برای انعقاد اطلاق است. این امر غیرممکن است که از فقهای منضبط، کسی از چنین آیاتی بهره اطلاق برد.

آیات مذکور در گروه (ب) از جهات متعدد در مقام بیان می‌باشد و در محدوده‌ای که وارد شده، قابل تمسک است. هیچ فقهی نیز نمی‌تواند مدعی عدم اطلاق در این آیات شود و اگر گفته شود - مثلاً - «إمرأتان» در آیه دوم اطلاق ندارد و شامل زنان تحصیل کرده و مانند آن نمی‌شود (بجنوردی، ۱۳۷۴، ص ۴۵)، سخنی فنی و برخوردار از پایه علمی نیست (علیدوست، ۱۳۸۶، ص ۱۹۴-۱۹۵)، مگر اینکه به فهم مخاطبان نص در زمان صدور، مستند باشد که این گفته متعرض آن نیست. آنچه نقل شد، تأکیدی بر لزوم دقت فقیه در معیارها و ملاکات ادله وارد در مقام بیان جزئیات و گسست آنها از غیر آن می‌باشد. روشن است که موارد مشکوک نیز

برای ادعای اطلاق و تمسک به آن، مستعد نیست.

۴. باید توجه کرد که نفی اطلاق ادله‌ای که در گروه (الف) گذشت و عدم کارایی آنها در زمان شک و حمل آنها بر بیان اصل تشریح و چگونگی آن، به معنای عدم صحت تمسک به مقدار ظهور آنها - در همان اندازه‌ای که هست - نیست؛ بنابراین استدلال امام علیه السلام به آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» برای صحت معامله مضطر - بر این اساس که استدلال به آیه باشد* - استدلال به «ب» الصاق در آیه وضو، تمسک به مفهوم و منطوق «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» به گونه‌ای که گذشت، استناد به ظاهر همین آیه برای منع مسافرت غیرلازم و بسیاری از موارد دیگر، مثبت ظهور اطلاق این آیات و صلاحیت آنها برای رفع شک در اجزا و شرایط - آن گونه که برخی فرمودند - نیست؛ یعنی استدلال به آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» بر این اساس استوار بود که اگر معامله با مضطر حرام و ربا باشد، با توجه به اینکه هرکس معامله‌ای صورت می‌دهد، براساس ضرورت - و با انگیزه - است؛ پس باید بیع کلاً ممنوع باشد و آیه، مورد نداشته باشد، در حالی که این استدلال ارتباطی به این مطلب ندارد که اگر مثلاً در اعتبار صیغه، یا عربی و ماضی بودن آن شک کردیم، بتوان از اطلاق لفظی این آیه بهره برد؟!

ممکن است گفته شود استدلال امام علیه السلام، پاسخ به پرسش راوی است که از معامله همراه با سود در مورد مضطر پرسید و امام علیه السلام پاسخ او را با آیه داد و این مسئله، با نبودن آیه در مقام بیان جزئیات قابل جمع نیست، ولی در پاسخ و ردّ این گفته می‌توان گفت: هیچ دلیلی در این حدیث مبنی بر اینکه استدلال امام علیه السلام به اطلاق لفظی آیه است، وجود ندارد. شاید نظر امام علیه السلام به اطلاق مقامی است و این اطلاق - چنان که بعداً خواهیم گفت - از محل بحث خارج می‌باشد.

استدلال به «ب» الصاق در آیه وضو نیز مثبت اطلاق در آن نیست؛ زیرا ذکر (ب) در آیه مدلول دارد و امام از مدلول (ب) استفاده کرده است و می‌فرماید (ب) برای الصاق و دالّ بر کفایت مسح در وضو است. روشن است که این سخن، مثبت اطلاق مورد بحث نیست.

* پیش‌تر ردّ این فرض بیان شد.

استدلال به دو مورد بعد نیز چنین است و مثبت اطلاق در غیر حیطة خود نیست. دست آخر باید پذیرفت ادله وارد در مقام بیان اصل تشریح یا بیان خواص دنیوی و اخروی تشریحات یا در مقام جمع‌بندی، تحریر و تأکید نیز ظهورات، مفاهیم و منطوقاتی دارند؛ بی‌آنکه اطلاق این ادله را ثابت کنند.

توجه به امر چهارم، می‌تواند پاسخ به ناهمگونی ادعاشده میان انکار اطلاق در آیات قرآن و پذیرش آن در فقه از سوی برخی فقیهان باشد و اگر نتوان ناهمگونی را صددرصد مرتفع ساخت - که نمی‌توان - تا اندازه زیادی رفع ناهمگونی امکان‌پذیر است.

۵. نباید غفلت کرد که بحث از حضور اطلاق یا عدم حضور آن در آیات قرآن و برخی روایات، بحث از اطلاق لفظی است؛ به این بیان که آیا متکلم با گفتن مثل «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، در مقام بیان اجزا و شرایط بیع بوده است یا خیر؟ مانند آنچه در «أَعْتَقُ رَقَبَةً» گفته می‌شود، وگرنه اطلاق مقامی به این بیان که شارع مقدس «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را فرمود و تشریح کرد و سخن دیگری نیاورد، محل گفت‌وگو نیست. نباید اطلاق لفظی را با مقامی اشتباه کرد.

توجه به آنچه در امر چهارم و پنجم گذشت، تا اندازه‌ای نزاع مورد بحث را لفظی و غیرواقعی می‌نمایاند.

۶. عمومات وضعی وارد در کتاب و سنت، نسبت به صدق بر افراد حجت و از محور بحث ما خارج است.

نتیجه اینکه آیات و روایات، در هر دو مقام‌اند - بیان خرده‌ها و... - پس باید به عرف واگذار کرد و عرف در مقاماتی مثل مقام بیان ثواب و عقاب یا جمع‌بندی، اطلاق نمی‌بیند، وگرنه اطلاق را می‌پذیرد. در صورت شک نیز ظهور اطلاقی نخواهیم داشت.

۳. اطلاق و عدم اطلاق در آیه نهی از مؤاکله باطل

درباره اطلاق در مورد آیه نهی از مؤاکله باطل و مانند آن، ظاهراً نظر مشهور بر انعقاد اطلاق است و اینکه صرف بودن آیه در مقام فصل اسباب صحیح از فاسد یا مانند آن، مانع اطلاق و دلالت آیه بر صحت در وقت شک نیست؛ به عنوان مثال، شیخ انصاری در این باره که بیع و مانند آن، در افاده ملکیت و جواز تصرف متوقف بر انقضای خیار

است یا خیر، می‌فرماید:

الأقوى هو المشهور (عدم توقف) لعموم أدلة حل البيع و أكل المال إذا كانت تجارة عن تراض و غيرهما مما ظاهره كون العقد علة تامة لجواز التصرف الذي هو من لوازم الملك (انصاری، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۱۶۴).

همچنین ایشان و گروهی به تبع وی، به دلالت آیه بر اصل لزوم در تجارت معتقدند. شیخ انصاری در این باره معتقد است:

... و منه يظهر وجه الاستدلال على اللزوم بإطلاق حلیة أكل المال بالتجارة عن تراض فإنه يدل على أن التجارة سبب لحلیة التصرف بقول مطلق حتى بعد فسخ أحدهما من دون رضاء الآخر فدلالة الآيات الثلث على أصالة اللزوم على نهج واحد (همان، ج ۵، ص ۱۹/ نیز ر.ک: خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۷۴).

در مقابل این نظر شیخ انصاری و غیرایشان، برخی فقها با اطلاق آیه موافق نیستند؛ مثلاً محقق طباطبایی در واکنش به نظر اخیر ایشان آورده است:

هذه الآية متعرضة لحال التصرفات؛ فإن مفادها جواز الأكل بالتجارة إلا أنه لا إطلاق فيها بل هي بصدد مجرد كون الأكل بالتجارة حلالاً في مقابل الأكل بالباطل من غير نظر إلى بيان مدة الحلیة و أنها في الجملة أو مؤبدة. فتدبر (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴/ نیز ر.ک: توحیدی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۶).

محقق ایروانی نیز مخالف گرایش به اطلاق در آیه می‌باشد، با این بیان:

كانت الآية من أدلة نفوذ التجارة و صحتها دون جواز التصرفات المترتبة على التجارة لیتمسك بإطلاقها بالنسبة إلى التصرفات الواقعة بعد الفسخ على لزوم المعاملة ... (ایروانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴).

البته در مرحله نقد و تحقیق، باید دید آیا این گروه، مخالف ظهور اطلاق آیه‌اند، یا از این سخنان قصد دیگری دارند!

برخی فقیهان همچون محقق خویی نیز موضع ثابتی در این باره ندارند. ایشان در خرده‌گرفتن بر کار شیخ انصاری در استفاده لزوم مثل معاطات از آیه مورد بحث و آیه «و أحلَّ اللهُ البیع» (بقره: ۲۷۵)، می‌گوید: «إن الآيتين ناظرتان إلى حکم البیع و التملك من حيث الوضع أو التكليف حدوثاً فقط لا بقاء حتى يتمسك بالإطلاق» (توحیدی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۳۶)، ولی کلام اول شیخ انصاری را می‌پذیرد، دائر بر اینکه به حکم آیه،

سبب یگانه تملک، تجارت برخاسته از رضایت است و متوقف بر انقضای خیار نیست و در بیان آن می‌گوید:

فمحصل الآیة أن لا تملکوا أموالکم بالباطل ولكن تملکوا بالتجارة عن تراض فالله - تبارک و تعالی - قد حصر أسباب التملک المشروع بمقتضى النفی و الإیثبات بالتجارة عن تراض و جعلها سبباً وحيداً لذلك، مقابل التملک الباطل. فمقتضى ذلك أن الملكية حاصله من حين العقد لصدق التجارة عن تراض على البيع من حين العقد و قد فرضنا أن التجارة عن تراض هو السبب الوحيد لحصول الملكية؛ فتحصل الملكية فی البيع من حين العقد من غير توقف على انقضاء زمان الخيار (همان، ج ۷، ص ۵۰۶).

پرسشی که در ارتباط با موضع ایشان پیش می‌آید اینکه: چگونه آیه تجارت، بر بقا و عدم بقای ملکیت هیچ دلالتی ندارد و از این جهت در مقام بیان نیست (موضع اول)، ولی در تعیین موضع عزیمت و شروع تملک، دلالت دارد و از این جهت در مقام بیان است؟! (موضع دوم). روشن است که انگاره و حیدبودن «تجارة عن تراض» برای تملک به حکم دلالت آیه، متوقف بر پذیرش در مقام بیان بودن آیه، از این جهت است، در حالی که به راحتی می‌توان این انگاره را نپذیرفت و آیه را عهده‌دار بیان تأثیر «تجارة عن تراض» دانست، اما «از چه زمان، تا چه زمان» را از عهده آن خارج دانست.

۴. تحقیق و نقد دیدگاه‌ها در اطلاق و عدم اطلاق آیه نهی از مؤاکله باطل*

در نقد سخنان پیشین و تعیین گزینه برین، به نظر می‌رسد باید شک مورد بحث و اطلاق مورد کلام را جهت‌دهی کرد؛ شک در چیست؟ و اطلاق برای اثبات چه امری است؟ توضیح اینکه شک در مقام و مطرح در کلمات و در اطراف آیه، از چند حال خارج نیست:

۱. آیا شک در مدت و بقای حلّیت مترتب بر «تجارة عن تراض» یا در زمان شروع آن است؟ به تعبیر دیگر، در اینکه حلّیت و ملکیت از چه زمان - پس از انقضای خیار یا

* این تحقیق بر بنیان پیش گفته - آیه به تفکیک اسباب حلال و صحیح، از حرام و ناصحیح و به تنفیذ «تجارة عن تراض» و عدم تنفیذ باطل ناظر می‌باشد - سامان یافته است.

پیش از آن - و تا چه زمان است - پس از فسخ یک‌جانبه در مثل معاطات باقی است یا خیر - شک و تردید وجود دارد.

اگر متعلق و جهت شک را چنین فرض کنیم، به نظر می‌رسد بر خلاف اندیشه شیخ انصاری و برخی همفکران ایشان در این مسئله، نتوان با تمسک به آیه شک مفروض را برطرف کرد؛ زیرا آیه مبین کیفیت حلّیت تصرف و ملکیت و اینکه حلّیت تصرف و ملکیت در چه زمان یا با چه شرطی می‌آید و تا چه زمان و در چه صورت باقی می‌باشد، نیست. آنچه حد و نصاب دلالت آیه است، هدایت به تنفیذ «تجارة عن تراض» در مقابل اسباب باطل است، نه بیشتر. اینکه «تجارة عن تراض» علت تامه همه آثار - حلّیت تصرف و ملکیت - است، مطابق تحقیق به نظر نمی‌رسد. آری! چنانچه آیه از ابتدا برای بیان تحقق حلّیت و ملکیت آمده بود، برای تمسک به اطلاق وجهی به نظر می‌رسید، ولی آنچه هست، غیر از این است.* برخی نیز معتقدند کلمات و نصوصی که بر عقد مستثمانه و مستثنا مشتمل می‌باشد، محور اصلی مورد نظر متکلم، بیان احکام مستثمانه است و مستثنا فقط برای بیان وجود استثنا به گونه اجمال می‌آید؛ بنابراین مقدمات حکمت در مورد آن جاری نمی‌شود و ادعای اطلاق بی‌مورد است (ر.ک: منتظری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۷۲/ نیز ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۴).

مطابق این اعتقاد،** در عقد مستثنای آیه، اطلاقی وجود ندارد، تا مورد تمسک در فروع فقهی قرار گیرد.

۲. اگر شک در سببیت یک قرارداد باشد؛ مثلاً خردمندان، قرارداد جدیدی تأسیس کنند که بر آن «تجارة عن تراض» صادق است، ولی به دلیل جدیدبودن و عدم آن در عصر معصوم^{علیه السلام}، در صحت شرعی آن شک کنیم؛ در اینجا می‌توان به «اطلاق تجارة عن تراض» تمسک کرد و آن را صحیح دانست. آنچه مسلم است اینکه متفاهم عرفی از این

* با این بیان و دقت در برخی نگاشته‌های گروه دوم، معلوم می‌شود که مخالفت این گروه با اطلاق آیه مورد بحث، به این دلیل است که آیه درصدد بیان و تفکیک اسباب صحیح از باطل می‌باشد، وگرنه ایشان منکر اطلاق آیه، از جهات دیگر نیست.

** البته کلیت آن را نمی‌توان پذیرفت و در حد غلبه و اکثریت - که مورد ادعا نیز همین است - به کار میدانی و تفحصی در این باره نیاز می‌باشد، وگرنه روشن است که تحقق و عدم تحقق ظهور اطلاقی عموماً دستوری و قالب‌بردار نیست.

آیه، بیان آنچه در سببیت برای نقل و انتقال و تصرف در مال مردم معتبر است، مقصود می‌باشد؛ البته در محدوده سببیت، نه بیشتر. پس جزئیات مربوط به تصرف یا ملکیت - آن‌گونه که در قسمت پیشین (شماره ۱) بیان کردیم - مطمح نظر در آیه نیست.

۳. گاه اصل یک قرارداد، مشکلی ندارد و سببیت آن محرز است، ولی در سببیت فردی یا صنفی از مصادیق و اصناف آن، شبهه است؛ مثلاً بیعی با شیوه‌ای جدید و غیرموجود در زمان شارع واقع شده است - مانند تجارت الکترونیک یا با کتابت و تنظیم سند؛ به گونه‌ای که کتابت و تنظیم سند، انشای معامله محسوب گردد و بیع ازمانی - به همین دلیل، صحت شرعی آن مشکوک است. در اینجا به نظر می‌رسد ادعای اطلاق آیه و تمسک به آن، خالی از محذور نیست؛ زیرا آنچه از آیه، ثابت است، بیان اصل سبب‌بودن «تجارة عن تراض» می‌باشد و بیان جزئیات سبب، خارج از مقصد آن است.

۴. گاهی شبهه و تردید، شبهه موضوعیه است. روشن است که با تمسک به اطلاق آیه نمی‌توان در این مورد رفع شبهه کرد. آنچه در گستره اطلاق مورد بحث، داخل می‌باشد، شبهات حکمیه است، نه شبهات موضوعیه.

یادآوری این نکته ضروری است که رفع شک در رقم ۱، ۲ و ۳، چه با آیه میسر باشد و چه نباشد، می‌توان از راه دیگر چون اطلاق مقامی یا با استفاده از رویه‌ای که شرع مقدس در معاملات دارد یا با واکاوی بنای خردمندان - بناهایی که از عقل عملی و انگیزه حفظ و اصلاح نظام سرچشمه می‌گیرد - شک و حیرت را مرتفع ساخت، ولی باید توجه کرد که محور بحث ما در این مقام، حد دلالت آیه و اطلاق لفظی آن است، نه اطلاق مقامی که به آیه مربوط نیست و فارغ از آن وجود دارد.

نتیجه

بحث از انعقاد و عدم انعقاد ظهور اطلاق نوع آیات الأحکام و برخی روایات که مبین کلیاتی از احکام است، از مسائل فاخر و لازم اصول فقه می‌باشد که چندان - جز به استطراد و پراکنده - بدان پرداخته نشده است.

منکران ظهور اطلاق یکسان نمی‌اندیشند و گاه یک فرد در این مسئله

جهت‌گیری‌های گوناگون دارد.

برخی منکران برآنند که بعضی از آیات فقط اشاره به تفصیل‌هایی است که بعد داده می‌شود و هیچ اطلاقی مورد نظر آن نیست و برخی دیگر - که معمولاً چنین است - اشاره به عملی معهود و معین است؛ یعنی آنچه پیش‌تر در خطاب یا خطابات دیگر بیان شده است، بی‌آنکه اطلاقی در این باره داشته باشد.

سخن برخی منکران، با رویه فقهی خود آنها مخالف است.

مثبتان اطلاق، آن را مسلّم انگاشته‌اند و این اطلاق را برخی برآیند قرینه خارجی - تمسک به رویه معصومین علیهم‌السلام - و برخی به قرینه حالیه و مقامیه ثابت می‌دانند و از اطلاق مورد ادعا در جای‌جای فتاوی خود بهره برده‌اند.

تمسک به رویه ائمه معصومین علیهم‌السلام صحیح نیست؛ زیرا با تحلیل درمی‌یابیم که اساساً از نهادهایی مانند عموم استفاده شده است، نه اطلاق تا بتوان شکوک را با آن برطرف کرد. در نقد قرینه حالیه باید گفت این استدلال در اثبات اطلاق مقامی اظهر است تا اطلاق لفظی و آنچه محل بحث و گفت‌وگو می‌باشد، دوم است، نه اول.

مسئله اطلاق یا عدم اطلاق در آیات قرآنی و برخی روایات، مسئله‌ای عرفی و عقلایی است، نه عقلی.

برای داوری در مورد اطلاق یا عدم اطلاق آیات قرآن و روایات مشابه - که شاید متکلم در مقام بیان همه جزئیات نبوده است - باید وضعیت قانون‌گذار، اسلام را با همه خصوصیاتش در تشریح و بیان شریعت، بر عرف عرضه کرد.

مراجعه به آیات قرآن و روایات وارد از ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌رساند که نباید در نفی و اثبات اطلاق، یک‌گونه برخورد کرد و محصول تحقیق را میان نفی مطلق یا اثبات مطلق منحصر کرد.

آیات و روایات، در هر دو مقام‌اند - بیان خرده‌ها و... - پس باید به عرف واگذار کرد و عرف در مقاماتی همچون مقام بیان ثواب و عقاب یا جمع‌بندی اطلاق نمی‌بیند، وگرنه اطلاق را می‌پذیرد. در صورت شک نیز ظهور اطلاقی نخواهیم داشت.

منابع

١. قرآن مجید.
٢. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ حاشیة کتاب المکاسب؛ ج ١، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٤٠٦ق.
٣. ابن ادريس حلی، محمد؛ کتاب السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی؛ ج ٢، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٠ق.
٤. انصاری، مرتضی؛ المکاسب (چاپ سنگی)؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
٥. —؛ المکاسب؛ ج ٢، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ١٤٢٢ق.
٦. —؛ فرائد الأصول؛ قم: مکتبه المصطفوی، [بی‌تا].
٧. ایروانی غروی، میرزا علی؛ حاشیة المکاسب؛ ج ٢، تهران: رشديه، ١٣٧٩ق.
٨. بجنوردی، سید محمد، «اقتراح»، مصاحبه، فصلنامه نقد و نظر؛ ش ٥، زمستان ١٣٧٤.
٩. بروجردی، مرتضی؛ مستند العروة الوثقی (کتاب الصلاة)؛ ج ٢، ج ١، قم: مدرسه دارالعلم، ١٤١٤ق.
١٠. —؛ مستند العروة الوثقی (کتاب الصوم)؛ قم: مدرسه دارالعلم، ١٣٦٤.
١١. توحیدی، محمد علی؛ مصباح الفقاهة؛ قم: مطبعة سيد الشهداء، [بی‌تا].
١٢. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ ج ٢، قم: مؤسسه آل‌البیت، ١٤١٤ق.
١٣. خمینی، سید روح‌الله؛ کتاب البیع؛ ج ١، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٤٢١ق.
١٤. خوانساری، سید احمد؛ جامع المدارک فی شرح المختصر النافع؛ ج ٢، قم: اسماعیلیان، ١٣٦٤.

۱۵. خویی، سید ابوالقاسم؛ أجود التقریرات؛ قم: مطبعة العرفان، ۱۹۳۳م.
۱۶. دادستان، محمد؛ سیری کامل در اصول فقه؛ چ ۱، قم: انتشارات فیضیه، ۱۳۷۸.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ من لایحضره الفقیه؛ تحقیق سید حسن موسوی خراسان؛ چ ۵، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۱۸. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم؛ حاشیة المکاسب؛ قم: اسماعیلیان، [بی تا].
۱۹. علیدوست، ابوالقاسم؛ فقه و عرف؛ چ ۳، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۰. —؛ فقه و عقل؛ چ ۴، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۱. فیاض، محمد اسحاق؛ محاضرات فی أصول الفقه؛ قم: انتشارات امام موسی صدر، [بی تا].
۲۲. کاتوزیان، ناصر؛ حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴.
۲۳. کلانتری، ابوالقاسم؛ مطارح الأنظار؛ چ ۱، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۲۵ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی (أصول)؛ چ ۷، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۸۳.
۲۵. منتظری، حسینعلی؛ دراسات فی المکاسب المحرمة؛ قم: تفکر، ۱۴۱۵ق.